

برای جیرجیرک‌های شمال

در جادهٔ یک شعر

نسیمی شدی و نرم

بر این باغ، وزیدی

و در ساز صدایت

دمیدی و دمیدی

تو یک شعلهٔ شوقی

تو یک دهکده احساس

دلت پاک و لطیف است

چو گلبرگ گل یاس

گمی در پس یک برگ

پُری از گُلِ آواز

بمان، تا نفسی هست

در این باغ و بخوان باز

چو شوری و چه عشقی است

که در آب و گل توست؟!

چه احساس لطیفی است

که در جان و دل توست؟!

نسیمی شدی و نرم

بر این باغ، وزیدی

و در جاده یک شعر

به پایان نرسیدی...